**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030222**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

اللَّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الحُجَةِ بنِ الحَسَن صَلَواتُکَ علَیهِ و عَلی آبائِهِ فِی هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِی کُلِّ سَاعَةٍ وَلِیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِیلًا وَ عَیْناً حَتَّى تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِیهَا طَوِیلا

بحث سر تعیین معنای مادۀ امر بود. عرض کردیم که مادۀ امر را در کلمات آقایان اصولیین با واژه‌های خاصی ترجمه کردند. یکی از ترجمه‌هایی که بعضی از بزرگان کردند مادۀ امر را به معنای وادار کردن معنا کردند، یا وا داشتن، اینجور که آقای شهیدی نقل کردند، از آقای بروجردی نقل می‌کنند در نهایة الاصول، صفحۀ ۲۴۸ که امر به معنای وا داشتن است. در متن نوشتۀ آقای شهیدی عبارتی هست از بعض السادة الاعلام که حالا من تکه‌ای از عبارت‌هایش را می‌خوانم که از بعض السادة الاعلام نقل می‌کنند که ان الامر لیس بمعنی الطلب او ابرازه و انما هو بمعنی التحریک سواء کان بالقول او الفعل فلیس الامر مرادفا فی الفارسیة لکلمة «فرمان دادن» و انما هما مرادف لکلمة «وا دار کردن» و یشهد علی ذلک موارد استعمال کلمة الامر فقد قال تعالی و من یتبع خطوات الشیطان فانه یأمر بالفحشا و من الواضح انما یصدر من الشیطان انما هو الاغراء و التحریک، و هکذا قوله تعالی ان النفس لامارة بالسوء فانما یصدر من النفس هو التذیین و التسویل و کذا قوله تعالی «قُلْ بِئْسَما يَأْمُرُكُمْ بِهِ إيمانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ» و المراد به هو کون الایمانهم باعثا و مشوقا و کذا قوله تعالی «أَ صَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا» تا آخر. و فی لسان العرب و ربرب خماس یأمرون باقتناصی و المراد من امرهن بالتوجه الرجال الیهن هو تشویقهن لهم بذلک کما ذکره فی لسان العرب و لأجل ان معنی الامر هو الحصر و التحریک فیطلق کلمة الائتمار علی الاستشاره کما فی قوله تعالی ان الملاء یأتمرون بک لیقتلوک.

قبل از اینکه وارد استدلال بشوم این عبارتی که اینجاها هست یک مقداری تهافت در کلام به نظر می‌رسد وجود دارد، کلمۀ وا دار کردن یعنی مجبور کردن، به طوری که طرف نتواند از آن فرار کند، نتواند خویشتن داری کند، وا دار کردن، واداشتن اینجوری است، به خلاف مثلا اغراء و تحریک و تزیین و تسویل، اینها هیچکدامشان به گونه‌ای نیست که آن طرف و مفعول این فعل ازش سلب اختیار بشود، واداشتن و وادار کردن یک نوع اجبار هست اینکه ترجمه‌اش به وادار کردن اگر هم تمام آن بحث‌ها درست باشد ترجمه‌اش به وادار کردن ترجمۀ درستی نیست، قطعا هم امر به معنای وادار کردن نیست، خب امر در استعمالات به راحتی می‌گوید امرتنی فلم ائتمر و زجرتنی فلم انزجر، تو امر کردی من امرت را گوش نکردم، امر توش نخوابیده که حتما مأمور به امر آمر پیروی کرده باشد آن امر آمر تحرک درش ایجاد کرده باشد، ولی خب اینکه ترجمه‌اش به وادار کردن این ترجمه، ترجمۀ درستی نیست، قطعا این معنای امر این نیست، البته آن موارد دیگری که هست اصلا اغراء و تحریک غیر از وادار کردن است، اغراء و تحریک ممکن است طرف گوش بکند ممکن است گوش نکند، اینها مثل هم نیستند، این یک نکته.

یک نکتۀ دیگری که اینجا هست حالا در کل شیوۀ استدلال ما برای اینکه به موارد استعمال تمسک کنیم باید این نکته را توجه کنیم که آیا این استعمال حتما حقیقی است یا می‌تواند مجازی باشد؟ در جایی که استعمال مجازی حُسن داشته باشد، استدلال به استعمال درست نیست، جایی می‌توانیم استدلال به استعمال بکنیم که زمینۀ استعمال مجازی که حُسن طبع و قبول طبع باشد نباشد، و در تمام این مثال‌ها کاملا این مطلب هست که اگر امر به معنای دستور دادن هم باشد که ایشان می‌خواهد نفی کند به معنای فرمان دادن باشد، می‌شود از باب استعاره انسان بگوید که شیطان به من فرمان این کار را داد، ایمان من را دستور داد این کار را هم بکنم، همۀ موارد، نفس من به من دستور داد که این کار را بکنم. به نحو مجازا استعمال دستور دادن در تمام این آیات صحیح هست، عرض کردم مترجمین نوعا این عبارت‌ها را دستور دادن ترجمه کردند و هیچگونه خلاف ذوق عرفی احساس نمی‌شود. بنابراین این سبک استدلالات به نظر می‌رسد که درست نباشد، به خصوص عبارت لسان العرب که اینجا آورده شده، لسان العرب تقریبا تصریح دارد که این مجاز است، عبارت لسان العرب کامل آورده نشده، عبارت لسان العرب را اگر بخوانید آن در کلاس راهنما ایشان می‌گوید که اینجا امر در معنای حقیقی خودش به کار نرفته، امر مجازا به معنای تشویق کردن به کار رفته، آن عبارتی که در لسان العرب یأمرن باقتناص را بزنید،

**شاگرد:**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «و رَبْرَبٍ خِماصِ |  | يَأْمُرْنَ باقْتِناصِ |

إِنما أَراد أَنهنَّ يشوّقن من رآهن إِلى تصيدها و اقتناصها، و إِلا فليس لهنَّ أَمر.»

**استاد:** «و إِلا فليس لهنَّ أَمر.» می‌خواهد بگوید معنای حقیقی نیست این مجازی است، امری ندارند، این مجازا خیلی تعجب است که به این عبارت لسان العربی که تقریبا صریح است که می‌خواهد بگوید این معنا حقیقی نیست بهش تمسک شده.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «و رَبْرَبٍ خِماصِ |  | يَأْمُرْنَ باقْتِناصِ» |

می‌گوید این خانم‌ها به مردها امر می‌کنند برای اینکه اینها را صید کنند. امر واقعی که نیست، تشویق می‌کنند یعنی با حرکاتی که از خودشان بروز می‌دهند کأنّ این حرکات به جای امر است، اینها را، کارهایی را که این زن‌های ناباب انجام می‌دهند اینها برای این است که آنها را تشویق کنند به انجام و الا امری ندارند.

**شاگرد:** چون عنصر الزام توش هست و نمی‌شود اینها الزام کرده باشند

**استاد:** نه، لیس لهن امر می‌گویم، این تعبیر، می‌گوید یأمرن اینجا امر که ندارند.

**شاگرد:** یعنی لیس لهن الزام

**استاد:** نه، ببینید بحث سر این است که یأمرن، می‌گوید معنای حقیقی فرض کرده، در حالی که این تصریح می‌کند معنای حقیقی‌اش نیست.

**شاگرد:** یعنی معنای حقیقی‌اش که الزام است

**استاد:** نه، پس معنای حقیقی نیست دیگر، اینها می‌خواهد بگوید معنای حقیقی است.

**شاگرد:** یشوِّقنَ

**استاد:** بله تشویق است. ببینید بحث سر این است که به این استعمال تمسک شده بر اینکه در لسان العرب در حالی که لسان العرب تصریح می‌کند که اینجا امر در معنای امر به کار نرفته است، معنای مجازی به کار رفته است، عرض من این هست که شما استعمال را در جایی که معنا می‌تواند معنای مجازی باشد دیگر این استعمال دلیل بر حقیقت بودن نیست که، و این لسان العرب تصریح به این معنا دارد، و لیس معهن امرٌ. می‌گوید اینجا امر به معنای تشویق است، جایی که کسی دیگری را تشویق به کاری می‌کند می‌تواند مجازا امر به کار برود هرچند حقیقتا امر نیست.

**شاگرد:** اینجا فکر کنم آقای شهیدی شاهد بر این نیاوردند که این لزوم درش هست؟

**استاد:** نه، اینها به معنای وادار کردن، به معنای تشویق کردن به کار بردند، می‌گوید که این یأمرن و المراد بامرهن بتوجه الرجال الیه هو تشویق لهم بذلک کما ذکره فی لسان العرب، یعنی گفته لسان العرب ولی ادامه داده و این معنا معنای حقیقی نیست، معنای مجازی است، بله لسان العرب این را گفته ولی ادامه دارد، من عرضم این هست که اصلا استعمال در جایی که می‌تواند، البته عبارت مال آقای شهیدی نیست عبارت مال سادة الاعلام است، استعمال می‌تواند استعمال مجازی باشد ما نمی‌توانیم از استعمال معنای موضوع له را کشف کنیم، همین بحث همیشگی که هست که استعمال اعم از حقیقت هست همینجور است، ما آن بحث مفصلی که مطرح می‌کردیم که از استعمال معنای حقیقی را در بیاوریم اصلا زورمان همین بود که بگوییم استعمال در یک شرایط خاصی دلیل بر معنای حقیقی است، آن شرایط خاص این است که خصوصیت‌های مجاز آنجا نباشد، مجاز یک ویژگی‌هایی دارد، مجاز در موارد خاصی حُسن دارد، اگر آن موارد خاص نباشد خب طبیعتا مجاز نمی‌تواند باشد باید حقیقت باشد، ولی جاهایی که مجاز به نحو مجازی حُسن داشته باشد، صرفا بحث علاقه نیست، ما این مطلب را قبلا عرض کردیم که اصلا مجاز مستعمل فیه‌اش همان معنای حقیقی است، مراد تفهیمی‌اش معنای مجازی است، اینکه ما در آن معنای حقیقی لفظ را به کار می‌بریم به اعتبار یک نوع تأول و ادعا و تشبیه هست، عبارتی را می‌بینیم رأیتُ اسداً یرمی، چرا نمی‌توانیم از اینجا بگوییم اسد به معنای شجاع است، چون اگر اسد به معنای رجل شجاع هم باشد آنجا خیلی خوب است، اگر معنای حقیقی اسد را نمی‌دانیم اینجا که می‌دانیم، اگر معنای حقیقی اسد را نمی‌دانیم، دیدیم یک بنده خدایی می‌گوید فلانی بلبل است، بگوییم بلبل است شاید به معنای این هست که خیلی خوب حرف می‌زند. بلبل به معنای کسی که فصیح اللسان هست، ولی چرا ما می‌گوییم بلبل به معنای فصیح اللسان نمی‌تواند دلیل باشد برای اینکه بلبل به معنای فصیح اللسان هست؟ چون بلبل را استعمالش را در فصیح اللسان مجازا حُسن عرفی دارد، می‌شود تشبیه کرد شخص فصیح اللسان را به بلبل و کلمۀ بلبل را در مورد او به کار برد، این موارد همه همین جور است، بنابراین در این استدلالاتی که می‌کنیم این نکته کاملا باید مد نظر باشد که آیا استعمال اینجا حقیقی است؟ مجازی است؟ یعنی زمینۀ استعمال مجازی فراهم هست؟ اگر زمینۀ استعمال مجازی فراهم باشد آن نکاتی که استعمال مجازی را حَسَن می‌کند و صحیح می‌کند عرفا آن نکات وجود داشته باشد، نمی‌گوییم حتما هست، اگر به اصطلاح استعمال مجازی باشد مانعی ندارد، خب اگر اینجور باشد دیگر به اینها نمی‌شود تمسک کرد، و تمام این مثال‌ها همینجور است، حالا لسان العرب هم که روی همان ذوق عرفی خودش فهمیده که اینجا امر به معنای تشویق نیست حقیقتاً، تشویق در موارد یک استعمال مجازی برای امر هست.

**شاگرد:** پس فهم لسان العرب این است که تصریح کرده اینجا معنای مجازی.

**استاد:** مجازی است دیگر

**شاگرد:** حقیقی را چی می‌دانسته؟

**استاد:** یک چیزی غیر از تشویق.

**شاگرد:** این لیس لهن امر یعنی اینها حق امضاء هم ندارند.

**استاد:** نه آن چی است فعلا کار نداریم، بحث ما الزام نیست، آن الزام را بعدا بحث می‌گنیم، بحث وادار کردن و تشویق کردن و امثال اینهاست، حالا آن یک بحث دیگر است، آن یک بحث دیگر است، حالا چی فهمیده آن را بعد می‌آییم.

**شاگرد:** اصلش هم مال ابن سیده است، در محکم ابن سیده.

**استاد:** آن هم همین عبارت و لیس مع امرٌ هم دارد؟

**شاگرد:** لهم دارد که حالا لهن این شامله لهم گذاشته نمی‌دانم

**استاد:** که باید لهن باشد همین

**شاگرد:** و یشوقن لهن، همه‌اش جمع مؤنث است.

**استاد:** آن اشتباه است همین امرهن.

این یک نکته. یک نکتۀ کلی در مورد این بحث عرض بکنم ببینید نکته‌ای که آقای شهیدی هم ظاهرا به آن تأکید دارند، ما یک موقعی در جایی که یک دستوری صادر می‌شود یک مرحلۀ دستور داریم، یک مرحلۀ اجرای دستور داریم. یک مرحلۀ مثلا، مرادم من که آمر هستم دو حیثیت دارم، یک حیثیت اینکه به طرف دستور دادم، یک حیثیت این است که در سلسلۀ علل تکوینی عمل شخص قرار گرفتم. آیا امر به اعتبار این است که در سلسلۀ علل تکوینی شیء قرار گرفتن اطلاق می‌شود؟ یا به اعتبار آن دستور؟ دستور به این اعتبار هست، حالا اینجوری تعبیر بکنم ما طلب را به دو گونه، یک طلب تشریعی داریم یک طلب تکوینی داریم. آیا امر به اعتبار آن حیث تشریعی‌اش امر به کار می‌رود؟ یا به اعتبار حیث تکوینی‌اش امر به کار می‌رود؟ البته نتیجۀ تشریع یک نوع تکوین هم هست، البته تکوین از سنخ مقتضی نه از سنخ علت تامه، چون آن تشریع زمینۀ امتثال طرف را فراهم می‌کند. آقای شهیدی این مطلب را دارد و ظاهرا هم درست هم هست همینجور است تعبیرش این هست که ان الانصاف عدم صدق عنوان الامر عرفا علی ما یتضمن انشاء بعث الغیر نحو الفعل بداع تحریک الیه و لا یصدق علی کل ما یحس الغیر نحو فعل. من اینجور تعبیر می‌کنم امر آنجور که ما می‌فهمیم به حیث تشریعی ناظر هست و آن حیث تکوینی نتیجة الامر است، کأنّ می‌گوید من دستور دادم پس آن طرف را به طرف عمل کشاندم، کشاندن به طرف عمل، هل به طرف عمل، این تعبیراتی که ما در فارسی می‌کنیم که تحریک هم ترجمه‌اش در فارسی هُل دادن، کشاندن امثال اینها. اینها را ما در فهمی که ما از کلمۀ امر داریم نتایج الامر هستند نه خود امر، امر یک چیزی هست که جنبۀ انشائی و تشریعی و از این سنخ است، بنابراین به نظر می‌رسد که آن وادار، این بحثی که اینجا مطرح شده یک شاهدی ذکر هم شده برای اینکه امر به معنای وادار کردن هست کلامی از صاحب جواهر ذکر شده، و مما یشهد علی ذلک ما ذکره صاحب الجواهر من أعظم أفراد الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر و أعلاها و أتقنها و أشدها تأثيرا خصوصا بالنسبة إلى رؤساء الدين أن يلبس رداء المعروف واجبه و مندوبه، و ينزع رداء المنكر محرمه و مكروهه، و يستكمل نفسه بالأخلاق الكريمة و ينزهها عن الأخلاق الذميمة، فإن ذلك منه سبب تام لفعل الناس المعروف، و نزعهم المنكر و خصوصا إذا أكمل ذلك بالمواعظ الحسنة المرغبة و المرهبة، فإن لكل مقام مقالا، و لكل داء دواء، و طب النفوس و العقول أشد من طب الأبدان بمراتب كثيرة و حينئذ يكون قد جاء بأعلى أفراد الأمر بالمعروف، فتریٰ انه اطلق عنوان الامر بالمعروف علی العمل بالمعروف حیث یکون موجبا لحص الآخرین و ترغیبهم الی المعروف.

این عبارت صاحب جواهر در مقام بیان فرد حقیقی کلمۀ امر به معروف نیست، بلکه نکتۀ دیگر را می‌خواهد بگوید. امر به معروف جنبۀ طریقی دارد، خودش موضوعیت ندارد، امر به معروف از این جهت واجب شده است که معروف تحقق پیدا کند، نهی از منکر از این جهت واجب شده است که منکر از بین برود. بنابراین برای رسیدن به آن هدف آن وسیله‌ای که بهتر از قول اثرگذار هست را ما مصداق امر به معروف و نهی از منکر تجوزا و ادعاءً قرار می‌دهیم به دلیل اینکه آن نتیجه‌ای که ایجاب امر به معروف و ایجاب نهی از منکر برای آن هست آن نتیجه را بهتر تحصیل می‌کند حاصل می‌کند. این از این جهت است، نه این خودش واقعا امر است، کونوا دعاةً للناس بالخیر بغیر السنتکم اینها همه از همین باب مجاز است، دعوت یعنی خواندن، عمل که توش خواندن وجود ندارد به معنای حقیقی ولی این معنای مجازی است، کأنّ شما وقتی کار خوب می‌کنید گویا دارید مردم را دعوت می‌کنید به سوی کار خیر، کونوا دعاة الناس بغیر السنتکم از همین چیزها هست. اینها را باید توجه به این نکته کرد که این اطلاقات آیا اطلاق حقیقی است یا اطلاق مجازی؟ این به راحتی این اطلاقات می‌تواند اطلاق مجازی باشد و ما از این اطلاقات معنای مجازی هم حالا صرفنظر از اینکه وجدانا ما اینها را مجازی می‌بینیم منهای آن درک وجدانی که ما داریم را بگذاریم کنار همین که زمینۀ اطلاق مجازی فراهم باشد دیگر نمی‌شود استدلال کرد بر این تعبیرات. به نظر می‌رسد که امر به معنای تحریک یعنی تحریک تکوینی نیست، تحریک تکوینی نتیجة الامر است، حالا چه تحریکی که به معنای فراهم آوردن علت تامۀ عمل باشد که قطعا امر به آن معنا نیست، که عرض کردم چه تحریکی که به معنای مقتضی عمل را فراهم کردن باشد که حالا باز ممکن است کسی توهم کند که امر به آن معناست. نه امر آن جوری که ما می‌فهمیم به معنای یک عمل تشریعی است، یک عملی است که اطاعت و عصیان دارد، آن جهت تکوینی اطاعت و عصیان ندارد، امر یک چیزی هست، اَمَرهُ فاطعته، یعنی امر برای این هست که مأمور ما با اختیار خودش کاری را انجام بدهد، این آن حیث تشریعی عمل هست که باعث می‌شود آن طرف آمر را چون لازم الاطاعة می‌بیند در صدد اطاعت و در صدد امتثال بر بیاید. امتثال در امور تشریعی است، بله به معنای تجوزا در موارد تکوینی هم من می‌گویم، من مثلا دستور نماز خودم را امتثال کردم. اینها مجاز است. به نظر می‌رسد که امر به این معنا نیست به یک معنای تشریعی. حالا که تشریعی است آیا به معنای مطلق طلب هست، آقای شهیدی تعبیر می‌کند که کلمة الامر اما مرادفة لکلمة خواستن او لکلمة دستور و فرمان. خواستن به نظر می‌رسد جامع هست، یعنی خواستن می‌تواند جنبۀ الزامی داشته باشد می‌تواند جنبۀ الزامی نداشته باشد، تفاوت خواستن با دستور و فرمان این هست که در دستور و فرمان یک نحو الزام خوابیده، ولی در خواستن الزام نخوابیده، حالا ببینیم که از این دو معنای دیگری که اینجا هست کدام یک مناسب هست که اراده شده باشد؟ یک سری استعمالاتی امر دارد که این استعمالات متناسب هست با اینکه امر به معنای الزام باشد، مرادم از الزام این هست که طلب الزامی نه خود به معنای لازم دانستن نمی‌خواهم بگویم هست، یک نوع خواستن الزامی، آن چی است مثلا؟ مثال‌هایی که لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک عند کل صلاة. اینجا امر یعنی خواستن الزامی و الا اصل خواستن که در مورد سواک هستش، آن که نیست به نحو الزامی‌اش نیست، همچنین در جمله‌ای که پیغمبر به آن خانم گفت، آن خانم گفت اتأمرونی یا رسول الله پیغمبر فرمود قال لا بل انما انا شافع. شافع کسی که شفیع می‌شود از مشفوع می‌خواهد که کار مشفوع له را راه بیندازد، خواستن هست ولی الزامی نمی‌کند. اصل خواستن که وجود دارد. آن نکته‌ای که پیامبر در جملۀ لا بل انما انا شافع را نفی کرده الزامی بودن خواسته است نه اصل خواسته. همچنین در جمله‌ای که امام صادق علیه السلام به هشام بن حکم می‌فرمایند، هشام بن حکم وقتی امام علیه السلام بهش می‌فرمایند که ماجرای مناظره‌ات را با عمرو بن عبید نقل کن او می‌گوید من خجالت می‌کشم امام علیه السلام می‌گوید اذا امرتکم بشیء فافعلوا، یعنی وقتی ما به شما دستوری می‌دهیم انجام بدهید، امام دارد مؤاخذه‌اش می‌کند چرا انجام نمی‌دهی؟ مؤاخذه در امر الزامی است کما اینکه «فَلْيَحْذَرِ الَّذينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصيبَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ» هم اینکه مؤاخذه کرده این هم مؤاخذۀ با این شدت عذاب الیم و امثال اینها یا در زمینۀ اصابۀ عذاب الیم را مخالفت با امر دارد این نشانگر این هست که این الزامی است و الا خواستن غیر الزامی که عذاب آور نیست، مجازات ندارد، مؤاخذه ندارد. این یک سری استعمالاتی که امر را، همچنین مثال دیگری که بود مثال حضرت سید الشهداء وقتی مسلم را می‌فرستند به کوفه، مسلم بن عقیل از کوفه نامه که می‌نویسد به امام حسین علیه السلام طبری این را اینجوری گزارش می‌دهد کتبه مسلم بن عقیل من الکوفة الی الحسین [علیه السلام]، و اَمَرَهُ بالقدوم. اَمَرَهُ حضرت مسلم تأکید دارد که حتما باید بیایی نه صرفا اینکه می‌خواهد شما بیایید، از خود نامه‌های نامه‌ای که حضرت مسلم هم نوشته معلوم هست که در مقام خواست الزامی هست که حتما باید بیایی نه اینکه خواستید بیایید خواستید نیایید و امثال اینها، اینجوری که نیست. این یک سری استعمالات. ولی از آن طرف یک سری استعمالاتی هست که ممکن است تصور بشود که، یعنی به حسب ظاهر ازش استفاده می‌شود که این امر در موارد امر غیر الزامی در موارد بعث غیر الزامی به کار رفته. یکی از آنها در بعضی از روایات هست که می‌گوید امر ندب تعبیر کرده، امر را دو قسم کرده امر الزامٍ و امر ندبٍ. امر فضل و رجحان، کأنّ دو جور امر داریم. امر الزام و امر فضل و رجحان. از آن طرف نهی هم دو جور داریم، نهی حرام و نهی اعافة، این هم تعبیراتی که اینها به کار رفته. و شاید مثال‌های دیگری هم اینجا بشود پیدا کرد، نیاز به یک تتبع گسترده‌ای هست حالا من بعضی موارد دیگرش را هم پیدا کردم عرض می‌کنم. آقای شهیدی هم یک سری مثال‌هایی را ذکر کرده در این بحث آنها را ملاحظه بفرمایید.

فقط یک نکته‌ای را من اینجا عرض بکنم آن این است که آیا در این بحث‌ها ما سند مثلا این نقلیات را لازم است بررسی بکنیم؟ یا سند این نقلیات لازم نیست بررسی کنیم؟ یک نکته‌ای که در اینها باید مد نظر باشد بحث سندی‌اش است. این را توجه کنید من فردا در موردش توضیح می‌دهم که آیا بررسی سندی چقدر لازم هست و این نکته‌ای دارد که من در این بحث بعدا عرض می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد